

## جنایت عمدی و خطایی بر خود از دیدگاه فقهای امامیه و اهل سنت

سارا آخوندی<sup>۱</sup>

دل آرا مقدسیان<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۱۸

### چکیده:

زمینه و هدف: خودکشی یا انتحار پایان دادن آگاهانه زندگی به دست خود می‌باشد. در این عمل برخلاف قتل که آن هم از اعمال سالب حیات به شمار می‌رود، جانی و مجنی علیه آن شخص واحدی است. سلب حیات از خود، در بیشتر مکاتب اخلاقی و حقوقی و همچنین ادیان الهی، امری ناپسند به شمار رفته و اقدام به خودکشی را جرم و گناه دانسته و برای آن عذابی سخت در روز قیامت وعده داده شده است. بررسی فقهی دیدگاه‌های مختلف در صورت‌های عمدی یا خطایی بودن آن از منظر فقهای فریقین مد نظر این پژوهش می‌باشد.

روش: این پژوهش به روش توصیفی \_ تحلیلی با استفاده از مطالعات کتابخانه‌ای با ابزار فیش برداری از آثار مکتوب صاحب نظران و جمع آوری و پردازش اطلاعات حاصله تدوین شده است.

یافته‌ها و نتایج تحقیق حاکی از آن است که فقهای شیعه و اهل سنت خودکشی را از گناهان کبیره محسوب نموده و خودکشی کننده (منتحر) را فاسق دانسته اند. و برای حرمت آن در فقه فریقین به آیات و روایات، اجماع فقیهان، عقل و سیره عقلاء استناد شده است. البته خودکشی به سبب اضطرار یا وجود مصلحتی مهمتر مانند حفظ جان دیگران جایز دانسته شده، اگرچه در مواردی مانند آسان مرگی (اتانازی) اغلب فقهای معاصر به جایز نبودن همه راههای آن حکم داده اند. هرچند برخی از حقوقدان‌ها رضایت فرد به جنایت بر خویش را مانع ثبوت قصاص یا موجب سقوط آن شمرده و با توجه به عمدی بودن جنایت، ثبوت دیه را هم منتفی دانسته اند و فقه شیعه نیز تا حدودی با این نظر هماهنگ است و می‌گوید هر گاه کسی عمدا مرتکب قتل خود شود، دیه و کفاره به وی تعلق نمی‌گیرد لکن از نظر فقه شافعی کفاره تعلق گرفته و از ترکه ی خودکشی کننده پرداخت می‌شود.

کلید واژه: خودکشی، جنایت بر خود، انتحار، جرم، گناه کبیره، اضطرار، قتل.

۱. عضو هیات علمی گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

saraakhondi46@gmail.com

۲. عضو هیات علمی گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد اردبیل، دانشگاه آزاد اسلامی، اردبیل، ایران.

## مقدمه

پدیده خودکشی از دیدگاه علوم مختلف چون روانشناسی، جامعه شناسی، پزشکی، جرم‌شناسی و حقوق کیفری قابل تجزیه و تحلیل و بررسی است. از نظر حقوق کیفری بحث راجع به خودکشی در حاشیه بررسی قتل‌ها مطرح می‌شود. از دیدگاه اسلام، حق حیات، حق الهی است که به بشر اعطا شده و انسان‌ها به حفظ آن مکلف‌اند. حفظ نفس از مقاصد شریعت است و محروم کردن انسان‌ها از این موهبت الهی، اگر به ناحق صورت پذیرد، حرام است. با این حال، در مسائلی نظیر جهاد، عملیات استشهادی، ایثار و ... به مسلمانان اجازه داده شده است حیات مادی خود را در معرض خطر قرار دهند. در این صورت سلب حیات، ارزشمند و با فضیلت قلمداد می‌شود. عملیات انتحاری موضوعی است که می‌تواند در ارتباط با مبحث سلب حیات از خود و دیگران مطرح شود، موضوعی که در عصر حاضر به عنوان پدیده‌ای جدید و نوظهور و به صورت سازمان‌دهی شده یا بدون سازمان‌دهی و با اشکال و انگیزه‌های مختلف به کار گرفته می‌شود نکته اساسی در این نوع عملیات، علم و یقین و ظن غالب فرد یا افراد منتحر به سلب حیات از خود و دیگران است. البته چون عملیات استشهادی و آزادی بخش در ماهیت و محتوا با عملیات انتحاری متفاوت‌اند، از این جهت مستثنا هستند.

خودکشی در زبان عربی به انتحار گفته می‌شود که ریشه آن نحر به معنای خودکشی کردن و از بین بردن نفس است و به تعبیری دیگر قتل نفس.

همه فقهای امامیه و اهل تسنن غیر از برخی حنابله بر عدم مسئولیت عاقله در این مورد اتفاق نظر دارند.

حفظ نفوس از جمله امور اتفافی و مجمع علیه در میان تمام ملل و اقوام است و از دیدگاه اسلام؛ دین، عقل، عرض و مال از اموری هستند که در کنار حفظ جان اهمیت دارند. البته از آن جهت که حفظ نفس از مقاصد الشریعه محسوب می‌گردد پس محروم کردن انسان‌ها از این موهبت الهی اگر به ناحق صورت پذیرد حرام و گناه کبیره است. البته فقط می‌توان در راه خدا و اهداف عالی انسانی و مقابله با ظلم و ستم جان خود را فدا نمود چون حفظ دین الهی و ارزش‌های والای دینی که همان راه خداوند است از جان انسان والاتر و ارزشمندتر و مهم‌تر می‌باشد.

## بیان مسأله

در شریعت اسلام مقرراتی سختگیرانه درباره خودکشی اتخاذ شده است و این کار گناهی بزرگ معرفی شده که عقوبت اخروی آن نیز سنگین است خودکشی به سبب وقوع آن دو قسم است خودکشی ایجابی (یعنی انجام دادن یکی از اعمال سالب حیات، مانند خوردن مواد سمی و رها کردن خود از مکان مرتفع) و خودکشی سلبی (خودداری از انجام کار واجب مانند خوردن و آشامیدن، فرار از خطرهایی مانند آب و آتش و مداوای بیماری) همچنین با در نظر گرفتن مفهومی وسیع برای خودکشی می‌توان آن را مانند قتل از لحاظ قصد عامدانه و غیر عامدانه مرتکب آن، بر دو گونه شمرد خودکشی عمدی همراه با قصد و اراده جدی برای ارتکاب آن و خودکشی خطایی که فردی در حال انجام دادن کاری بدون قصد جدی، موجب حیات از خود می‌شود.

از جمله مستندات حدیثی حرمت خودکشی، حدیث منقول از امام صادق(ع) و نیز حدیثی مشابه در منابع اهل سنت است که در آنها خودکشی عمدی را موجب ابتلا به آتش دوزخ دانسته‌اند.

برای خودکشی عمدی که در آن خودکشی کننده با انجام دادن کارهایی نوعاً کشنده، حیات خویش را سلب می‌کند دیه مقرر نشده است زیرا شخص بر ضد خود اقدام کرده است و به تعبیر فقها خون او هدر است. البته برخی از فقها از جمله فقهای امامی و شافعی و حنبلی برآنند که کفاره قتل او باید از اموالش پرداخت شود.

در خودکشی غیر عمدی و خطایی به نظر بیشتر فقهای مذاهب اسلامی دیه ساقط است ولی برخی از حنبلیان بر آنند که دیه بر عهده عاقله است که باید به ورثه داده شود.

مسائلی که در این مقاله مورد بحث قرار می‌گیرد:

۱- آیا خودکشی مطلقاً حرام یا اینکه مطلقاً مجاز است؟ و یا باید قائل به تفصیل شد، یعنی خودکشی در مواقع

اختیار و عدم سختی و دشواری حرام بوده، ولی در فرض ناچاری و اضطرار و حرج و سختی مجاز می‌شود؟

۲- برای هر یک از اقوال فوق چه دلایل فقهی می‌توان ارائه داد؟

## حکم شرعی خودکشی

همانطور که اشاره شد، در منابع فقه اهل تسنن فصلی به این موضوع اختصاص داده نشده و از این رو، پاسخ سؤالات فوق را بایستی با مراجعه به منابع اصلی فقه استنباط نمود.

### یکم: خودکشی در فقه امامیه

دلایلی که بدان اشاره می‌گردد میتواند مبنای حرام بودن خودکشی تلقی گردد:

#### الف) آیات

- قرآن می‌فرماید «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ ۚ وَأَحْسِنُوا ۚ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (بقره/۱۹۵) و در راه خدا انفاق کنید و [با ترک این کار پسندیده، یا هزینه کردن مال در راه نامشروع] خود را به هلاکت نیندازید، و نیکی کنید که یقیناً خدا نیکوکاران را دوست دارد.

این آیه شریفه در ذیل آیات مربوط به جهاد و قتال با دشمنان اسلام است و همانطور که ملاحظه می‌کنید. بدنبال آن آمده است: «وَأَحْسِنُوا ۚ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (بقره/۱۹۵)

طبرسی در کتاب «جوامع الجامع» ذیل تفسیر این آیه، از چند وجه به شرح و تفسیر آیه مذکور پرداخته است. تفسیر اول: بدین معناست که خودتان موجبات مرگ خود را فراهم نکنید؛ به عبارت دیگر، با فعل خود سبب مرگ و هلاک شدن خود نگردید (المعنی و لا تقبضوا التهلکة ایديکم ای لا تجعلوها اخذة بايديکم مالکة لکم). به موجب این تفسیر، یکی از جلوه های به هلاکت افکندن خود؛ خودکشی می‌باشد و شاید بتوان گفت با توجه به نهی و ظهور آن در حرمت، خودکشی حرام محسوب می‌شود. (طبرسی، ۱۳۴۷ش، ج دوم، ص ۲۱۱).

تفسیر دوم: یعنی با ترک انفاق در راه خدا خود را با دست خویش به هلاکت نیفکنید؛ زیرا در این صورت (هزینه نکردن برای جهاد) دشمن بر شما غلبه خواهد کرد: «و قيل: معناه لا تلقوا انفسکم الى التهلکة بايديکم بان تتركوا الانفاق فی سبيل الله فيغلب عليكم العدو كما يقال: فلان اهلك نفسه بيده» (طبرسی، ۱۳۴۷ش، ج دوم، ص ۲۱۲).

نظر شیخ طبرسی، همان تفسیر اول است؛ ولی به نظر می‌رسد تفسیر دوم با فحوای آیه و همچنین آیه های قبل از آن تناسب بیشتری دارد.

افزون بر فرض دلالت آیه نسبت به حرمت هرگونه اقدام به اعمال هلاکت‌زا، بدیهی است که خودکشی‌هایی را که در موارد سختی و حرجی انجام می‌گیرد شامل نخواهد شد. به تعبیر دیگر، خودکشی به منظور نجات از درد، نوعی فرار از هلاکت است و نه افکندن خویش به هلاکت. از جمله آیات مورد استناد دیگر در این مورد در سوره نساء آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ ۚ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» (نساء/۲۹) قرآن می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال یکدیگر را به باطل (و از طرق نامشروع) نخورید مگر اینکه تجارتی با رضایت شما انجام گیرد. و خود را نکشید، خداوند نسبت به شما مهربان است.

با توجه به آیات حرمت قتل نفس؛ تقریب استدلال این است که آیات مزبور به طور کلی قتل نفس را ممنوع دانسته و نفس خود آدمی هم یکی از نفوس محرمه و محترمه می‌باشد.

این استدلال خالی از خدشه نیست؛ چون اصولاً کشتن نفس و حتی قتل؛ ظهور در کشتن دیگری دارد و منصرف از کشتن خود است و لذا از نظر آثار و احکام هم متفاوت است. در قتل دیگری، حالات عمد و شبه عمد و خطا وجود داشته و هر یک آثار مربوط به خودش را دارد. آیه مربوط به بنی اسرائیل (واقتلوا انفسکم) (بقره/۵۴) هم ظهور در همین معنا دارد. قرآن مجید برای اولیای دم حقی بنام قصاص قرار داده است، گرچه به عفو و بخشش نیز توصیه نموده است. بنابراین، اگر کسی عفو نکند، از انجام یک عمل اخلاقی سرباز زده است؛ لیکن این طور نیست که عمل نامشروعی را انجام داده باشد؛ زیرا به هر حال قصاص حق او بوده که خداوند به او عطا کرده است. در خصوص خودکشی نیز میتوان همین نظر را داشت. بدین معنا اگر فرد مصائب و سختی‌های زندگی را تحمل کند و اقدام به خودکشی نکند، بی‌تردید، منطقی است. این امر ترجیح دارد و خالی از اشکال است. اما چالش زمانی بروز میکند که فرد دست به خودکشی بزند؛ در این فرض آیا فرد مرتکب فعل حرامی شده و گناه و معصیت کرده است؟

## ب) روایات

۱- معتبره ابی ولاد حنّاط که مشایخ ثلاثه نقل کرده‌اند: «قال سمعت ابا عبدالله(ع) يقول: من قتل نفسه متعمدا فهو فی نار جهنم خالدًا». (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ۴۴۱) این روایت را صدوق مرسلأ نیز نقل کرده و در دنباله آن افزوده است: «قال الله تبارک و تعالی: «و لا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیماً و من یفعل ذلک عدواناً و ظلماً فسوف نصلیه ناراً و کان

ذکر علی الله یسیراً» (صدوق، ۱۴۱۵ق، ۵۷۱) به نظر می‌رسد که آیه در کلام صدوق است، نه کلام امام(ع). شاهد هم این است که در نقل روایت به صورت مسند، روایت حنّاط نیامده و فقط در مرسل آمده است.

۲- «ان المؤمن یتلی بکلّ بلیّة و یموت بکلّ میتة الا انه لا یقتل نفسه.»

این روایت کاملاً در مقام توصیه به صبر در ناملایمات است و در مقام بیان حکم شرعی نیست و حتی با نظریه «حق بودن حفظ نفس» هم سازگاری دارد؛ زیرا به هر حال، حفظ نفس و عدم اقدام به خودکشی حق صاحب نفس است و اقدام به خودکشی، خلاف قواعد اخلاقی است؛ مانند حق عفو نمودن جانی. (انصاری، ۱۳۷۲ ش، ص ۱۶۵)

از این روایت نمی‌توان وقوع معصیت را استخراج نمود. در خصوص روایت اول هم باید بیان نمود که حرام بودن خودکشی از آن استنباط می‌گردد؛ اما آیا اگر فردی دچار شدت و سختی شود نیز در صورت خودکشی عمل حرامی انجام داده است؟ آیا می‌توان از احادیث، اصلی یا عمومی را استخراج نمود؟

در مورد حرمت اضرار به نفس و وجوب حفظ نفس شیخ انصاری در رساله «لا ضرار» اضرار به نفس را حرام دانسته و گفته است: «ان الاضرار بالنفس محرّم شرعاً و عقلاً» (انصاری، ۱۲۸۱ق، ۳۷۳)

این نظر با چنین عموم و اطلاقی، پس از ایشان توسط فقیهان دیگری مورد نقد قرار گرفته است. مرحوم آیت الله خویی می‌گوید: «ان المحرّم انما هو الاضرار بالغير و اما الاضرار بالنفس فلم یقم علی حرمة دلیل. فلا مانع من اكل الطعام الذی یوجب المرض یوماً او یومین او اکثر، اللهم الا ان یكون الاضرار بالنفس مما نقطع بعدم رضا الشارع به کقتل النفس او قطع الاعضاء او نحو هما» (خویی، ۱۴۱۸ق، ۱۱۴)؛ آنچه حرام است تنها اضرار بغير است و اما اضرار به نفس دلیلی بر حرمت آن اقامه نگردد؛ بنابراین، مانعی ندارد که کسی غذایی را بخورد که موجب بیماری یک روزه و یا دو روزه و یا بیشتر برای او گردد، مگر آنکه موجب اضرار به نفس به گونه‌ای شود که ما قطع داریم که شارع بدان رضایت ندارد؛ مانند خودکشی و یا قطع اعضای بدن.

ج) عقل

ممکن است گفته شود که حرمت خودکشی مبتنی بر حکم عقل است که این عمل را زشت و غیر عادلانه و ناعادلانه می‌شمارد که به عبارت دیگر قبح خودکشی از مستقلات عقلیه است و با ضمیمه کردن قاعده ملازمه، حکم شرع - یعنی حرام بودن خودکشی - استنباط می‌شود.

این استدلال خالی از نقص نیست؛ چون اولاً، آنچه مسلم و بدیهی است که انسان میل به بقاء داشته و تمام سعی و اهتمام خود را در جهت حفظ آن بکار میبرد؛ ولی سخن این است که آیا خودکشی، عقلاً امری قبیح است؟ آیا میل به بقاء و عدم خودکشی لزوماً منطقی و عقلایی است؟ و یا اینکه بشر به صورت غریزی و غیر ارادی میل به زیستن دارد؟ در صورتی که بپذیریم میل به بقاء امری است که به صورت غریزی در نهاد بشر قرار داده شده است؛ لزوماً بدین معناست که انسان از نظر شرعی مکلف به حفظ جان خود است؟ با مبنا قرار دادن این استدلال برای مثال باید بتوان گفت از آن جایی که انسانها بالذات به اولاد خود عشق می‌ورزد؛ دوست داشتن اولاد واجب شرعی تلقی می‌گردد، یا میل به مال، قدرت و سایر امیال که به صورت فطری در انسان‌ها وجود دارند را باید به دلیل فطری بودن، واجب تلقی نمود منطقی از وجود چنین نیازها و امیال فطری نمی‌توان وجوب شرعی را استنباط نمود.

علاوه بر این در میان فلاسفه بزرگ - به ویژه فلاسفه مغرب زمین - عده زیادی وجود دارند که معتقد به حسن خودکشی هستند و بنابراین، نمی‌توان زشتی آن را از مستقلات عقلیه دانست. ثانیاً، اگر هم چنین درکی را برای عقل قایل باشیم. یقیناً مطلق نیست. یعنی حداکثر در شرایط عادی ممکن است عقل به زشتی آن حکم کند؛ ولی در شرایط سختی و دشواری، به هیچ وجه نمی‌توان از عقل چنین حکمی رادریافت کرد. بنابر آنچه گفته شد، تا اینجا می‌توان نتیجه گرفت که:

۱- در آیات، دلیلی بر حرمت مطلق خودکشی در شرع وجود ندارد؛ مگر همان مطلقات و عمومات قتل نفس با این استدلال که ادله مزبور، منصرف به قتل دیگران نیست و اعم است از قتل خود و دیگران از جمله روایات، همان دو روایت فوق می‌باشند که سنداً و دلالتاً با مشکل رو به رو هستند.

۲- موضوع قتل نفس، از موضوع حفظ نفس امری جداست. آنچه ممکن است بتوان برای آن دلیل اقامه نمود حرمت قتل نفس است نه وجوب حفظ نفس، بنابراین، اقدام مثبت برای کشتن خود حرام است ولی اقدام برای حفظ نفس

واجب نیست. به دیگر سخن، حفظ نفس، یک حق است برای آدمی و نه تکلیف. بدین معنی که چنین حقی برای او وجود دارد که جان خود را حفظ کند؛ اما این امر یک «باید» و تکلیف بر او نیست؛ هر چند وی مجاز به کشتن خود نمی‌باشد. از طرف دیگر هم می‌دانیم که وجه تمایز اصلی حق با حکم، قابلیت اسقاط آن است.

۳- با توجه به این مطالب می‌توان گفت اتانازی فعال - چون کشتن است - حرام است؛ ولی اگر به صورت منفی که با ترک فعل صورت گیرد از آنجایی که صرفاً چشم پوشی انسان از حق حیات و عدم حفظ بقای خود است؛ حرام نیست، چون ترک حفظ نفس است و حفظ نفس همیشه و در همه حال، واجب نیست؛ لذا ترک واجبی صورت نگرفته است.

حال اگر به دلایل شرعی حرمت خودکشی مسلم فرض شود، این سؤال مطرح می‌شود که آیا حرمت آن مطلق است یا مقید به زمان، شرایط و اوضاع و احوال عادی است؟ پس این سؤال را دو گونه می‌توان مطرح کرد:

گونه نخست اینکه آیا ادله حرمت، مطلق جعل شده یا مقید به شرایط عادی است؟ اگر اینگونه طرح شود جواز خودکشی در موارد دشواری حکم اولی خواهد بود؛ نه ثانوی؛ زیرا در مرحله جعل، شرع حرمت آن را مقید به موارد عادی دانسته است.

گونه دوم آن است که ادله حفظ نفس و حرمت قتل خود، مطلق باشد و ادله عسر و حرج به اصطلاح اصول فقه حاکم باشد و آن را مقید و یا محکوم نمایند که بنابراین، فرض جواز خودکشی در موارد دشواری حکمی ثانوی خواهد بود.

به نظر می‌رسد، اگر ادله حرمت خودکشی را از ادله لفظیه بدانیم، نظیر آیات حرمت قتل مطلقاً و روایات اشاره شده، در این صورت یقیناً الفاظ اطلاق دارند و برای حکم موارد عسر و حرج، بایستی به عنوان حکم ثانوی با ادله آن مورد سنجش قرار گیرند و آنگاه ببینیم که آیا ادله عسر می‌توانند بر ادله حرمت حاکم شوند، یا خیر؟ ولی چنانچه مستند حرمت خودکشی دلیل عقل باشد با توجه به لَبّی بودن دلیل نمی‌توان از آن اطلاق و یا عموم استنباط نمود و باید به قدر متیقن و محدود اکتفا نمود و حکم عقل مبنی بر زشتی (غیر عادلانه و غیر عاقلانه بودن) این عمل در بیش از موارد عادی و غیردشواری و رنج جریان ندارد.



حال ببینیم که دلایل عسر و حرج چه رابطه‌ای با ادله حرمت دارند؟ آیا می‌توانند نقش حاکمیت ایفا کنند؟

ممکن است گفته شود که ادله عسر و حرج برای حفظ نفس و نینداختن جان به خطر است و نتیجه چنین دلیلی نمی‌تواند جواز از بین بردن جان باشد. ولی به نظر می‌رسد که ادله عسر و حرج می‌خواهد بگوید که انسان‌ها نباید از رهگذر احکام شرعی اعم از واجب و یا حرام دشواری تحمل کنند. دشواری در اینجا دارای مفهومی عرفی است و به معنای امری است که تحمل آن عرفاً سخت و غیرعادی باشد. ادله عسر و حرج عام است و حرمت را در این موارد برمی‌دارد. بی‌تردید خانمی که مورد تجاوز قرار می‌گیرد و از رهگذر تجاوز به عنف حامله می‌شود، ادامه زندگی به آن نحو برای او دشوار و غیرقابل تحمل است. آیا نمی‌توان گفت که ادله حرمت برای یک چنین انسانی مرفوع است؟ تحمل اتهامات سنگین برای اشخاص بیگناه امری کاملاً دشوار است. حتی انسان‌های بزرگ در چنین موارد آرزوی مرگ می‌کنند. حضرت مریم پس از حامله شدن از طریق غیرعادی هنگام زایمان می‌گوید: «یا لیتنی متّ قبل هذا و کنت نسیاً منسیاً» (مریم/۲۳)؛ ای کاش من مرده بودم و در چنین وضعیتی گرفتار نشده‌ام واز یادها رفته و فراموش شده بودم.

### دوم: خودکشی در فقه اهل تسنن

خودکشی در زبان عربی، «انتحار» گفته می‌شود و در کتب اهل تسنن به طور متفرق و در موسوعه‌های فقهی در ذیل انتحار مطرح شده است. ما اینک به نحو اختصار با استفاده از منابع «موسوعه الفقهیه کویت» گزارشی در ذیل می‌آوریم. انتحار در لغت، مصدر [باب افتعال] و از ریشه «نحر»، به معنای خودکشی کردن و از بین بردن نفس است. فقها این واژه را گاهی به کار می‌برند و گاهی ایشان به جای انتحار، تعبیر به «قتل نفس» کرده‌اند. (مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۷، ص ۵۱۰، واژه نحر))

در حدیث اُبی هریره آمده است: «همانا مردی در راه خدا به نحو شدید مبارزه می‌کرد، در عین حال پیامبر اکرم(ص) فرمود: همانا او از اهل آتش است، خیر رسول الله(ص) موجب تعجب و حیرت مردم شد؛ ولی دیری نگذشت که در همان حال که مبارزه می‌کرد، هنگامی که دچار درد جراحت شد، دستش را به سوی تیردان خود برد و تیری از آن برداشت و خودش را با آن کشت.» بخاری، عبارت «نفسه» را بدین نحو «فلانی خودکشی کرد و خودش را کشت» (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۲۴ق، ج ۱۱ / ۴۹۸) در این حدیث نقل کرده است.

انتحار به اتفاق آرای فقهای اهل سنت، حرام است و پس از شرک به خداوند، از بزرگترین گناهان محسوب می‌شود. دلیل آنان این است که خداوند تعالی فرموده: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا » (نساء/۲۹) و فقها پنداشته‌اند که گناه خودکشی بزرگتر از گناه دیگرکشی است و او نسبت به خودش فاسق و یاغی است. حتی برخی از فقها، عقیده دارند که خودکشی کننده، مانند بغات، غسل نمی‌شود و بر او نماز خوانده نمی‌شود.

گفته شده، از باب تغلیظ و شدت این گناه، توبه چنین شخصی پذیرفته نمی‌شود. (ابن قدامه، المغنی، ۱۴۰۴ق، ج ۲/ ۴۱۸، احمد بن حنبل، الزواجر، ج ۲، ص ۹۶) ظاهر برخی احادیث دلالت دارد بر اینکه خودکشی کننده دچار عذاب ابدی می‌گردد برای مثال از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که فرمود: «کسی که از کوه خود را بیندازد و بدین وسیله خودش را بکشد، داخل در آتش جهنم است و خود را به طور همیشه در آن می‌اندازد و در آن تا ابد جاودان باقی می‌ماند.» (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۲۴ق، ج ۱۰/ ۲۴۷؛ مسلم بن حجاج قشیری، ۱۴۰۷، ج ۱/ ۱۰۴-۱۰۳) البته برخی مصادیق حالات خاص شبیه انتحار است؛ لیکن بر مرتکب آن عقاب و گناهی نیست؛ بخاطر اینکه در واقع خودکشی نیست. (محقق داماد، ۱۳۹۱، ج ۲، ۲۱۴)

به طور کلی از دیدگاه فقهی «جنایت بر خود» به دو نوع عمد و غیر عمد تقسیم می‌شود:

### جنایت بر خود به صورت عمد

هرگاه کسی عمداً مرتکب قتل خود شود، دیه و کفاره به وی تعلق نمی‌گیرد. این مسأله مورد اتفاق فقهای شیعه است، اما از اهل سنت، «محمد بن ادریس شافعی» (متوفی ۲۰۴ ه. ق) معتقد است که کفاره تعلق می‌گیرد و آن را از میراث (ترکه) فردی که خودکشی کرده، می‌دهند.

دلیل شیعه در این مورد، اصل برائت ذمه است؛ زیرا اشتغال ذمه به دلیل نیاز دارد (طوسی، ۱۴۱۱، ج ۱۴۸/۳) اگر گفته شود که دلیل اشتغال، آیه شریفه «و من قتل مؤمناً خطأ فتحرير رقبته...» است و هر کس مؤمنی را به صورت خطا به قتل رساند، باید برده‌ای را آزاد کند، چرا که اطلاق این آیه، قتل نفس خود را هم شامل می‌شود، در پاسخ می‌توان گفت: این اطلاق منصرف به کشتن فرد دیگری است و شامل خودکشی نمی‌شود. پس انصراف، مانع تمسک به اطلاق آیه است. (گرگی و دیگران، ۱۳۸۳، صص ۷۸ و ۷۹)

### جنایت بر خود به صورت غیر عمد (خطایی)

چنانچه جنایت بر خود به صورت خطا انجام پذیرد، مثلاً کسی از فراز درخت یا کوهی فرو افتد یا مواد منفجره در دست او منفجر شود و مقتول یا مجروح گردد، خونسش به هدر رفته و «عاقله» (بستگان ذکور نسبی پدری و مادری) مسؤول دیه او نمی‌باشند. ابو حنیفه نعمان بن ثابت، (متوفی، ۱۵۰ ه. ق) و یارانش و همچنین شافعی، ربیع، مالک بن انس (متوفی ۱۷۹ ه. ق) و ثووی بر همین عقیده‌اند، اما کسانی هم گفته‌اند که در این مورد، دیه بر عهده عاقله است و اگر کسی به خطا دست خود را قطع کند یا به سبب سانحه‌ای، خود را به هلاکت افکند، عاقله او دیه وی را به وارثانش می‌دهند.

اوزاعی، و احمد بن حنبل (متوفی ۲۴۱ ه. ق) و اسحاق بر این عقیده‌اند. دلیل شیعه بر عدم ضمان عاقله در این مورد، اصل برائت ذمه است؛ زیرا برای مسئولیت عاقله در این مورد، دلیل معتبری وجود ندارد. مضافاً این که روایت شده است: عوف بن مالک اشجعی در یکی از جنگ‌ها، شمشیری را به سوی یک مشرک پرتاب کرد که به خطا، خود عوف را به قتل رساند. یاران پیامبر(ص) از نماز خواندن بر جنازه وی امتناع ورزیدند و گفتند که جهاد عوف باطل است. چون پیغمبر(ص) از این ماجرا آگاهی یافت، فرمود: «عوف، مجاهد و شهید مرده است». در این مورد، اگر دیه به عهده عاقله بود، قطعاً پیامبر در موضع حاجت به بیان، سکوت نمی‌فرمود و حکم را صریحاً ذکر می‌کرد. (همان؛ ص ۷۹). علت امتناع یاران پیامبر(ص) از خواندن نماز بر جنازه عوف بن مالک این بود که از نظر فقهی، شرکت در مراسم عزاداری کسی که خودکشی کرده است، اگر به منزله تأیید و تصدیق یا ترویج عمل او باشد، جایز نیست، اما چنانچه تأیید و تصدیق و یا ترویج خودکشی نباشد، بدون اشکال می‌باشد.

ذهبت الامامية إلى أنه اذا جنى على نفسه خطأ كانت هدرا. و قال احمد: لو قطع يد نفسه كان له مطالبة العاقلة بديته. و قد

خالف الاجماع، و العقل الدال على أصالة البراءة، و أن الجنایة لا یوجب أخذ مال للجانی. (شهید ثانی، ۱۳۹۸، ص ۴۳۷)

امامیه معتقدند: هرگاه کسی جنایتی خطایی بر نفس خودش وارد نماید، نفسش هدر است (مستحق چیزی نیست).

احمد معتقد است که اگر دست خودش را قطع کند، می‌تواند از عاقله خود دیه‌اش را بگیرد. نظر احمد با اجماع و دلیل

عقلی - که دال بر اصل برائت است - و نیز با این دلیل عقلی که جنایت، گرفتن مال برای جانی را موجب نمی‌شود، مخالف است.

### نظر فقیهان امامیه در مورد ضمان جنایت بر خود و دلایل آنان

فقه‌های امامیه - بدون اختلاف - معتقدند که هرگاه کسی بر خودش جنایتی خطایی وارد نماید، دیه ندارد و عاقله هم ضامن نیست. (شهید ثانی، ۱۳۹۸، ص ۴۴۸) دلایل امامیه برای اثبات این مدعا، امور زیر است:

#### اصل برائت ذمه عاقله

اصل، برائت ذمه عاقله است و چون دلیلی محکم بر اشتغال ذمه او در این مورد وجود ندارد، اصل برائت، او را بری می‌داند و دلایلی که دال بر مسئولیت عاقله است، منصرف به مواردی است که جانی بر غیر، جنایت خطایی وارد کند نه بر خود و بنابر این شامل این مورد نمی‌شود (همان).

#### دلیل عقلی

دلیل دیگری را علامه حلی ذکر کرده است و آن عبارت از این است که کسی با ایراد جنایت مستحق دریافت مالی نمی‌شود. بلکه همواره جانی با جنایت خویش بدهکار می‌شود، نه طلبکار. بنابراین، نمی‌توان گفت که شخصی که بر خویش جنایت وارد می‌سازد، مستحق مالی می‌گردد. (حلی، ۱۴۲۰، ص ۳۲۵)

#### اجماع

فقیهان امامیه و اهل تسنن غیر از احمدبن حنبل (رئیس مکتب حنبلی) بر عدم مسئولیت عاقله در این مورد اتفاق نظر دارند که به نظر می‌رسد براساس روش علامه در کتاب نهج الحق - که دلیلی از خود عامه علیه آنان اقامه می‌کند - منظورش اجماع فرق سه گانه دیگر است که حنفیان، شافعیان و مالکیان باشند. اجماع فقیهان امامیه در اینجا قابل نقد و ایراد است. زیرا اجماع مزبور از قبیل اجماعات مدرکی است و علی‌الظاهر، دلیل آنان همان اصل برائت و تفسیر مضیق از قاعده عاقله می‌باشد که گفتیم، تفسیر مزبور وقتی قابل قبول است که ما نهاد عاقله را امری تعبدی و برخلاف موازین منطقی و عقلایی و نیز اصل عقلایی شخصی بودن مجازات بدانیم که به موجب آیه شریفه «و لاتزرو وازرة وازر اخری»

(این عبارت در آیه ۱۶۴ سوره انعام، آیه ۱۸ سوره فاطر، آیه ۱۵ سوره اسراء، آیه ۷ سوره زمر و آیه ۳۸ سوره نجم ذکر شده که جمعاً پنج مرتبه در قرآن تکرار شده است). تأیید شده است. (محقق داماد، ۱۳۹۸: ۷۸)

### نظر فقیهان اهل سنت و دلایل آنان

همانگونه که گفته شد، مخالف این مسئله فقط احمدبن حنبل (رئیس مکتب حنبلی) است. وی بر این اعتقاد است که اگر کسی دست خودش را خطایی قطع کند، می‌تواند از عاقله‌اش دیه بگیرد. استدلال ایشان این است که عموم ادله مربوطه به جنایت‌های خطایی شمول دارد و کسی که دست خودش را به خطا قطع کند نیز مشمول همین عام است. (شرح احقاق الحق، ج ۱، ص ۴۶۵) البته این استدلال در متون اصلی که مستقیماً از خود احمدبن حنبل رسیده باشد، نیامده. بلکه صرفاً به نفع او از سوی فقهای اهل سنت ارائه شده است. به نظر می‌رسد که استدلال فوق از نظر موازین اصول فقه کاملاً مردود است؛ چرا که با توجه به وجود اصل براءت، حکم ضمان عاقله، امری کاملاً خلاف اصل و موازین حقوقی است و در این گونه موارد، بایستی به محدوده نصوص صریح اکتفا شود. باید توجه داشت که دلایل مربوط به عاقله مطلق است و نه عام و هیچ‌گاه نمی‌توان از اطلاق، عموم استفاده کرد. بلکه می‌بایست اطلاق را به قدر متیقن حمل نمود و به همان مقدار بسنده کرد. با توجه به این مراتب، جملاتی نظیر جمله «فی الخطاء، الذیة علی العاقله» را بایستی به مورد رایج و عرف پسند آن، یعنی موارد جنایت بر غیر، حمل نمود و منصرف از موارد ورود جنایت بر خود دانست. توضیح بیشتر اینکه، تفاوت عموم و اطلاق این است که استفاده عمومیت به وضع است و استفاده اطلاق به مقدمات حکمت. یکی از مقدمات لازم برای تمسک به اطلاق، عدم قدر متیقن در مقام تخاطب است که در اینجا به یقین چنین متیقنی وجود دارد. قدر متیقن در این مورد همان جنایت خطایی بر غیر است.

در تلقی قرآن، زندگی اساسی‌ترین هدیه‌ای است که به انسان‌ها داده شده است. «کیف تکفرون بالله و کنتم امواتاً فأحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون» (بقره/۲۸) چگونه به خدا کفر می‌ورزید، در حالی که شما مرده بودید خدا شما را زنده کرد، پس از شما آن خواهد میراند، و سپس شما را زنده می‌کند، و پس از آن به سوی او برمی‌گردید. برای اینکه این حق محفوظ بماند و مورد تجاوز دیگران قرار نگیرد، قرآن برای کسانی که حیات دیگران را تهدید کنند، مجازاتی سخت در نظر گرفته است: «و لا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق» (اسراء/۳۳) نفسی را خدا برای آن حرمت

قرار داده است، جز به حق، به قتل نرسانید. «یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض منکم و لا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیماً» (نساء/۲۹) ای کسانی که ایمان آورده‌اید... و خودتان را نکشید، بی‌تردید خدا بر شما مهربان است. برای اینکه اهمیت حفظ حیات معلوم شود قرآن مطلبی را بیان می‌کند که در هیچ قانونی نیامده است؛ قرآن، احیای یک شخص را به منزله احیای تمام بشریت دانسته و قتل یک شخص را نیز کشتن تمام بشریت تلقی کرده است: «من اجل ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل نفساً بغير نفس أو فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعاً و من احیایها فکانما احیا الناس جمیعاً...» (مائده/۳۲) برای همین بر بنی اسرائیل نوشتیم (واجب کردیم) که هرکس شخصی را بکشد بدون اینکه قتلی انجام داده یا در زمین فسادی کرده باشد، مانند این است که تمام انسان‌ها را کشته است، و کسی که یک شخص را زنده کند، مانند این است که تمام انسان‌ها را زنده کرده است.

در حقوق بشر اسلامی که توسط کشورهای اسلامی تدوین و تصویب شد نیز حق حیات و لوازم آن با جدیت بیان شده و برای حفظ آن راهکارهایی تدوین و تصویب شده است که در پنج ماده زیر ملاحظه می‌شود:

«ماده اول الف. حیات اعطای خداوندی است، حق حیات برای همه انسان‌ها تضمین شده است. همه دولت‌ها و جمعیت‌ها و افراد مکلف‌اند به حمایت و دفاع از حق حیات در مقابل هرگونه تعدی وارد شده و هرگونه اخلال بر بقای طبیعی آن، مانند بیماری‌ها و بلاهای طبیعی و انسانی. و جایز نیست جدا کردن هیچ روحی از بدن بدون مقتضی شرعی. ب: استفاده از هر وسیله‌ای برای نابود کردن چشمه‌سار حیات بشری، اعم از کلی و جزئی، حرام است.

ج: حفظ ادامه حیات بشری تا آنجا که خدا بخواهد واجب است؛ خواه محافظت هر فردی بر حیات خود در مقابل تعدی دیگران یا تعدی بر خویشان (مانند انتحار) یا محافظت او درباره حیات دیگران.

ممکن است در یک کشور حکم به اعدام صادر نشود ولی در همان کشور هیچ قاضی نمی‌تواند جلو اعزام سربازان را به جبهه نبرد آن کشور بگیرد؛ چه آن نبرد تجاوزگرانه باشد و چه در دفاع از سرزمین و ارزش‌ها و منافع ملی. در داخل یک کشور نیز اگر کسی بخواهد شخصی را مورد حمله به قصد کشتن قرار دهد، آن شخص می‌تواند برای دفاع از خود؛ از هر وسیله بازدارنده، حتی اگر به مرگ مهاجم بینجامد، استفاده کند. بنابراین، حق حیات مشروط است به اینکه حق حیات دیگری یا دیگران را به خطر نیندازد.

لیکن انسان در قوانین بشری باید حیات و زندگی دیگران را رعایت کند، اما مسئولیتی در قبال حیات و زندگی خود ندارد. اما موضوع حیات در نگاه دین چنان مهم است که انسان نه تنها نمی‌تواند حیات دیگران را تهدید کند که حتی حق ندارد به زندگی و حق حیات خود آسیب بزند. بنابراین اگر پرسیده شود که آیا انسان می‌تواند از حق حیات خود صرف نظر کند یا خیر، قوانین بشری و الهی دو پاسخ متفاوت خواهند داد، اما باید دید این سؤال اساساً در کجا و چگونه مطرح می‌شود، زیرا زمینه‌ها و موارد آن گوناگون و متفاوت است. اینکه کسی حق حیات خود را از خود سلب کند، به دو صورت تصور می‌شود، نخست اینکه به معنای واقعی کلمه، شخصی از کسی بخواهد که او را بکشد، و شخص کشنده را از مجازات معاف بدارد، به این دلیل که خود مقتول از حق حیات خود صرف نظر کرده است. صورت دوم این است که شخص آگاهانه پا در راهی بگذارد که فرجام آن صد در صد به مرگ او می‌انجامد و یا احتمال مرگ در آن راه بالاتر از ۵۰٪ می‌باشد، مثل حضور در یک جنگ خونین و یا رفتن روی میدان مین برای خنثی کردن و بازکردن راه نیروهای خودی در حال اضطرار، و ... صورت دوم مورد نظر نیست، و اصطلاح صرف نظر کردن از حق حیات هم این مورد را در نظر ندارد، منظور صورت اول است که گاهی رخ می‌نماید، مانند تیر خلاصی زدن به مجروحی که قابل نجات نیست، زجر می‌کشد یا دشمن نزدیک او رسیده، یا تزریق آمپول مرگ به بیماران بی‌درمانی که درد می‌کشند و امیدی به بهبود ندارند؛ مواردی که نه تنها قابل تصور بوده که تحقق نیز پذیرفته است. حکم ظاهری و اولیه آیات قرآن این است که انسان حق ندارد خود را در معرض هلاکت و نابودی قرار دهد: «و لا تلقوا بأيديكم الى التهلكة» (بقره/۱۹۵) حیات حق نیست که قابل سلب یا واگذاری باشد، یا کسی آن را از خود سلب کرده دیگری را در قتل خویش مجاز بداند یا تشویق کند. تفصیل حکم خودکشی و خودزنی و خودآزاری در روایات و فقه اسلامی بیان شده است (نظری توکلی، ۱۳۸۰، ۱۴۷)

### اکراه بر خودکشی

اگر کسی به دیگری فرمان دهد که خود را بکشد و او خودکشی نماید، چنانچه مأمور، کودک غیر ممیز باشد. آمر را قصاص می‌کنند؛ زیرا او قاتل عمد به حساب می‌آید، لیکن اگر مأمور، غیرصغیر و یا کبیر باشد، آمر قصاص نمی‌شود؛ زیرا در این حالت نمی‌توان قتل را به آمر منتسب دانست، بلکه به خود مقتول منتسب است. حکم مذکور در صورتی است که قاتل، مختار باشد و یا اگر مورد تهدید قرار گرفته، تهدید به کمتر از قتل یا به خود قتل باشد. اما اگر تهدید به چیزی

بیش از قتل باشد، مثل این که امر بگوید: خود را بکش والا تو را قطعه قطعه خواهم کرد، در این صورت خودکشی جایز خواهد بود؛ زیرا در این حالت مانعی از شمول ادله اکراه نخواهد بود.

از این رو به موجب ادله اکراه، حرمت قتل نفس از بین خواهد رفت. (موسوی خویی، ۱۴۲۲، ص ۱۲۶) اینک باید دید که آیا در فرض اخیر، می‌توان به ثبوت قصاص بر اکراه کننده حکم کرد؟ به نظر «صاحب مبانی تکمله المنهاج» پاسخ منفی است؛ زیرا اکراه فرد بر کشتن خود و تهدید او به نوعی از قتل که سخت‌تر از کشتن به دست خود است، موجب خروج مکره از اختیار نمی‌شود و وی با انتخاب خود، به جهت احتراز از مرگی شدیدتر و دشوارتر، خود را کشته است. بنابراین، قتل طبعاً به خود او مستند است، نه به امر و مکره (اکراه کننده)؛ از این رو دلیلی برای ثبوت قصاص بر اکراه کننده نیست؛ مانند حالتی که فردی بداند که اگر خود، خویشتن را نکشد، به دست دیگر به شکلی سخت‌تر کشته می‌شود. در این ادعا که این فرض، سبب اقوی از مباشر است، مردود می‌باشد و دلیلی بر تقدم سبب اقوی از مباشر وجود ندارد؛ زیرا ملاک در باب قصاص این است که قتل عرفاً به چه کسی مستند می‌باشد و بدیهی است که در محل سخن، به هیچ وجه نمی‌توان آن را به اکراه و تهدید کننده مستند دانست. (موسوی خویی، ۱۴۲۲، ص ۱۳۳)

### نتیجه گیری

حفظ نفس از مقاصد شریعت بوده و از جمله امور اتفاقی و مجمع علیه در میان تمام ملل و اقوام است بنا بر این محروم کردن انسانها از این موهبت الهی اگر به ناحق صورت پذیرد حرام و گناه کبیره می‌باشد که عقوبت اخروی آن نیز سنگین خواهد بود.

نتایج بررسی های این پژوهش حکایت از آن دارد که در جنایت بر خود به صورت عمد، عدم تعلق دیه و کفاره مورد اتفاق فقهای شیعه است اما در فقه اهل سنت محمدبن ادریس شافعی معتقد به تعلق کفاره می‌باشد که بایستی از ما ترک خودکشی کننده پرداخت شود .

در جنایت بر خود به صورت غیر عمد و خطایی نیز معمولاً فقهای فریقین خون شخص را هدر دانسته و عاقله را هم مسئول دیه او نمی‌دانند لکن احمدبن حنبل معتقد است عاقله وی بایستی دیه او را به وارثانش بپردازند.



در مورد اکراه بر خودکشی نیز اگر مامور کودک غیر ممیز باشد امر قصاص می شود زیرا او به عنوان سبب اقوی قاتل عمد به حساب می آید.

لیکن اگر مامور کبیر باشد و به فرمان دیگری خود را بکشد، امر قصاص نمیشود چرا که سبب اقوی محسوب نمیگردد و قتل طبعاً به خود او مستند است نه به آمر و مکره (اکراه شده).

#### منابع:

- قرآن مجید
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری شرح الصحيح البخاری، بیروت، دارالکتب العلمیه، منشورات محمدعلی بیضون، ۱۴۲۴.
- ----، ----، لسان المیزان، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸.
- ابن حنبل، احمد بن محمد، المسند، مصر، انتشارات دارالحدیث، ۱۴۱۶.
- ابن روزبهان، فضل، شرح احقاق حق، ج ۱، ص ۴۶۵، [www. Islamquest.net](http://www.Islamquest.net).
- ابن قدامه، عبدالله، المغنی (همراه با شرح کبیر)، بیروت، داراحیاء تراث العربی، ۱۴۰۴ ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دارالصادر، ۱۴۱۴.
- انصاری، مرتضی بن محمد بن امین . المکاسب، قم، چاپ کنگره بزرگداشت شیخ اعظم، ۱۲۸۱ق.
- انصاری، عبدالله؛ منازل السائرین، قم انتشارات بیدار، ۱۳۷۲ ش.
- حر عاملی، محمد بن حسن (م ۱۱۰۴ق)، وسایل الشیعه، (۲۰ جلدی)، تحقیق: عبدالرحیم ریالی شیرازی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، قم، نشر مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹ق.
- حلی(علامه)، حسن بن یوسف بن مطهر، تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة (ط - الحدیثه)، ج ۵، محقق: ابراهیم بهادری، قم: مؤسسه امام صادق(ع)، چاپ: اول، ۱۴۲۰ ه ق
- دانشنامه جهان اسلام، عنوان مقاله خودکشی، مدخل بخش فقه،
- شوشتری، نورالله بن شریف الدین، احقاق الحق و ازهاق الباطل، قم کتابخانه عمومی آیتاله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۹.

- شهيد ثانی، زين الدين بن علي العاملي، الروضة البهية في شرح اللمعة دمشقيه، (۱۰ جلدی) تحقيق: سيد محمد كلانتر، نجف اشرف، منشورات جامعة النجف الدينية، ج ۳، ۱۳۹۸ ق.
- صدوق، محمد بن علي بن بابويه، (م ۳۸۱ق)، المقنع، قم، مؤسسه الإمام الهادي(ع)، ۱۴۱۵ ق.
- طبرسي، فضل بن حسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، بيروت، دارالمرتضى، ۱۴۱۲.
- طبرسي، فضل بن حسن، جوامع الجامع، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷ ش،
- طوسي، محمد بن حسن، الخلاف، قم، جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ۱۴۱۱.
- ----، ----، تهذيب الاحكام، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ۱۴۰۷ ق.
- فيض كاشاني، ملامحسن، آراء فقهي، فيض كاشاني، تهران، انتشارات مدرسه عالي شهيد مطهري، ۱۳۸۷.
- كليني، محمد بن يعقوب، الكافي، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ۱۴۱۰.
- گرجي، ابوالقاسم و ديگران، ديات، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ يازدهم، ۱۳۸۴ ش.
- محقق داماد، سيد مصطفي، فقه استدلالی، جزایي تطبيقي، تهران، مركز نشر علوم اسلامي، ۱۳۹۸ ش.
- ----، ----، قواعد فقه ۲، بخش مدني، تهران، انتشارات سمت، ج ۱۴، ۱۳۹۳ ش.
- ----، ----، فقه پزشکی، تهران، انتشارات پزشکی ایران با همكاری مركز تحقيقات اخلاق و حقوق پزشکی، ج ۲، ۱۳۹۱ ش.
- محمدی، ابوالحسن، مبانی استنباط حقوق اسلامی اصول فقه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ شانزدهم، ۱۳۸۲.
- موسوی خویی، سيد ابوالقاسم (م ۱۴۱۳ ق). موسوعه الامام الخوئي، (۳۳ جلد)، قم، احیاء آثار الامام الخوئي، ۱۴۱۸ ق.
- موسوی خویی، سيد ابوالقاسم، مبانی تکلمه المنهاج، قم، مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئي، ۱۴۲۲ هـ ق.
- قشيري، مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، بيروت، دارالطباعه العامره، ۱۴۰۷.
- مطيعي، محمدنجيب، تکمله الثانيه، بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۸.

- نظری توکلی، سعید، الترفیع و زرع الاعضاء فی الفقه الاسلامی، مشهد بنیاد پژوهشهای اسلامی استان قدس

رضوی، چاپ اول، ۱۳۸۰.

- الهیثمی، احمد بن حجر، الزواجر عن اقتراف الكبائر، چاپ اول، انتشارات دارالفکر، ۱۴۰۷